

استناد به روایت اسحاق بن عمار بر حکم پیوند عضو پس از قصاص^۱

قاسم عارف^۲

دانش آموخته درس خارج فقه حوزه علمیه، قم، ایران.

علی اکبر عارف^۳

گروه معارف اسلامی، واحد کازرون، دانشگاه آزاد اسلامی، کازرون، ایران.

چکیده

این مقاله در پی نقد و بررسی شیوه استناد فقهاء به روایت اسحاق بن عمار بر حکم پیوند عضو پس از قصاص می‌باشد و بدین منظور با در پیش گرفتن روش کتابخانه‌ای، پس از طرح بحث و بیان دیدگاه‌های موجود در مساله، به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازد و در پایان در ضمن اثبات صحت استناد به این روایت، نظریه عمومیت حکم قطع عضو پیوند خورده نسبت به جانی و مجنی علیه را از آن استنباط نموده و بر خلاف دیدگاه مشهور فقهاء، تفصیل بین محدثه و یا مبقیه بودن جنایت برای قطع عضو را مطرح می‌نماید.

واژگان کلیدی: ارش، پیوند عضو، جانی، مجنی علیه، جنایت، محدثه، مبقیه.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۳/۱۰

۲. پست الکترونیک: ghareef@yahoo.com

۳. پست الکترونیک: arefaliakbar@yahoo.com

مقدمه

مساله لزوم و یا عدم لزوم قطع مجدد عضو در مورد پیوند عضوی که به جهت جنایت و یا قصاص، قطع شده است از دیرباز میان فقهای مسلمان مورد بحث و اختلاف نظر بوده است. شیخ مفید (۳۳۸-۴۱۳ هـ) در کتاب مقنعه، (شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۷۶۱)، شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ ق) در کتاب های خلاف (طوسی، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۵، ص ۲۰۱)، نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰ هـ ق، ص ۷۷۴) و مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۷، ص ۹۲)، ابن براج (۴۰۰-۴۸۱ هـ ق) در المهدب (حلی، جمال الدین، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۵، ص ۲۳۰) و ابن ادریس در کتاب سرائر (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۳، ص ۴۰۵)، و بسیاری دیگر از فقهاء در کتب خود به این بحث پرداخته‌اند.

البته با عنایت به اختلاف در تفسیر روایت اسحاق بن عمار که در نزد بسیاری از فقهاء اصلی‌ترین مستند مساله محسوب می‌گردد، آراء فقهاء نیز در این باره به گونه‌ای مختلف و متشتت گردیده است که برخی از نویسندگان مطالعه‌ی آن را موجب وحشت دانسته‌اند. (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۲۱۷)

حال با تامل در کلمات فقهای بزرگ می‌توان آن‌ها را در چهار دیدگاه جمع بندی نمود. زیرا برخی قطع مجدد عضو را در مورد مجنی علیه مطرح نموده‌اند، دسته‌ای دیگر پیرامون جانی و پاره‌ای به تعمیم حکم برای هر دو گرایش پیدا نموده‌اند و گروهی نیز با اشاره به ضعف روایت، از اساس منکر این حکم شده‌اند.

از سویی با عنایت به پراکندگی کلمات فقهاء در این زمینه، و از جهت دیگر با توجه به پیشرفت های پزشکی به وجود آمده در عرصه‌ی پیوند اعضا و گسترش قابل ملاحظه آن در جامعه، شایسته است با بررسی مجدد روایت اسحاق و نقد شیوه استناد فقهای بزرگ به آن، حکم گفته شده در این باره مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

بر این اساس در مقاله حاضر با استعانت از خداوند پس از طرح بحث و نقد و بررسی دیدگاه‌های موجود پیرامون روایت، مساله را با نگاهی نو مورد بازبینی قرار می‌دهیم.

پیش از ورود به بحث لازم است محل نزاع به خوبی تبیین گردد چرا که مساله پیوند عضو در باب قصاص دارای صور و اشکال گوناگونی است. این مساله از جهت شخص پیوند

دهنده^۱ به سه حالت قابل فرض است. زیرا چنان که گفته شد گاه جانی مبادرت به پیوند عضو می‌کند و گاه مجنی علیه و در صورت دوم نیز گاه وی پیش از قصاص جانی این کار را انجام می‌دهد و گاه پس از آن در مرحله دوم نیز می‌توان به حسب نتیجه پیوند هر کدام از پیوند های صورت گرفته را به دو صورت تقسیم نمود زیرا گاه ترقیع موجب دمیده شدن حیات در عضو پیوندی می‌گردد و گاه صرفاً به جهت زیبایی صورت گرفته است بدین معنا که قطعاً مزبور بدون آن که رشد و نمو داشته باشد تنها مانند اعضای مصنوعی در ظاهر به بدن متصل است؛ مثل آن که پاره‌ای از استخوان انسان یا دندان یا ناخن او را بردارند و به بدن وصل کنند؛ البته این گونه پیوندها معمولاً فقط در مورد اجزایی که حیات در آنها جریان ندارد، صورت می‌گیرد.

در گام سوم نیز می‌توان مساله را از جهت حکم عضو پیوند داده شده به دو قسمت طاهر و نجس تقسیم نمود چرا که گاه عضو پیوندی از انسان مسلم طاهر گرفته می‌شود و گاه از بدن شخص کافر و یا میت مسلمان پیش از غسل و پس از سرد شدن بدن وی.

از سوی دیگر گاه مساله از جهت حکم تکلیفی جواز و یا عدم جواز صلاه مورد بحث قرار می‌گیرد و گاه از جنبه حکم وضعی صحت و فساد بدین معنا که آیا در پیوند صورت گرفته ضوابط شرعی رعایت شده است و یا آن که به جهت عدم انطباق با این ضوابط بایستی قطع گردد؟

از بین فروض گفته شده، سه فرضی که قطعه پیوندی به بدن جوش نخورده و حیات در آن دمیده نشود و تنها برای حفظ ظاهر به جای خود چسبیده باشد چنان که در پیوند استخوان و پوست چنین است از محل بحث خارج است. چرا که بدون تردید پیوند این چنینی هیچ نوع تاثیر سلبی و یا ایجابی بر قصاص نداشته و از مدلول روایت موجود در مساله نیز خارج است. (زیرا در آن تصریح شده است که قطعه جدا شده پس از پیوند با بدن جوش خورده است.) (ر ک: شاهرودی، ۱۴۱۹ ه.ق، ص ۳۲۰)

از طرف دیگر در اینجا فرضی که قطعه مزبور از اجزای شی نجس العین باشد نیز مورد بحث نمی‌باشد چرا که بحث در مساله قصاص متمرکز است و فرض بر مسلمان بودن و دارای حیات بودن جانی و مجنی علیه است.

۱. البته باید توجه داشت که مراد از پیوند دهنده، شخصی است که عمل پیوند برای او صورت گرفته است بر این اساس حتی اگر شخص جانی نیز مبادرت به پیوند عضو قطع شده به بدن مجنی علیه نماید، مجنی علیه به عنوان شخص پیوند دهنده محسوب می‌گردد.

از سوی سوم نیز در اینجا حکم تکلیفی اباحه و یا حرمت حمل قطعه پیوندی مورد نظر نیست زیرا بحث حاضر بر سر لزوم قطع مجدد و یا اکتفا به ارش متمرکز است در نتیجه اگر هم آن فرض محل بحث قرار می‌گیرد صرفاً به جهت نقش ایجابی و یا سلبی آن در لزوم قطع عضو پیوند زده شده است.

بنابراین از بین فروض دوازده گانه تنها سه صورت اولیه که در آن عضو مقطوع در اثر جنایت و یا قصاص، بار دیگر پیوند زده شده است و در پی این پیوند حیات در آن عضو دمیده شده است از جهت حکم وضعی مورد بحث قرار می‌گیرد بلکه حتی می‌توان به گونه‌ای صورت پیوند عضو مجنی علیه پیش از اجرای قصاص را نیز از محل بحث خارج دانست. زیرا تنها وجهی که برای قطع آن می‌توان گفت لزوم حمل میته است که آن هم با توضیح گفته شده مندرج می‌باشد. بنابراین مقاله حاضر به این مساله می‌پردازد که آیا استناد به روایت اسحاق بن عمار، مبنی بر اعطاء حق به مجنی علیه برای درخواست قطع پیوند خورده جانی صحیح است و یا عکس آن و یا هر دو مورد با آن قابل اثبات هستند و یا آن که اساساً این روایت قابل استناد نیست؟

اکنون با آشکار شدن محل نزاع، نوبت به بررسی حدیث می‌رسد. متن این روایت بر اساس آن چه که شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام نقل نموده است چنین است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنِ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنِ اسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ (ع) : أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئًا فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرَ مَا قَطَعَ مِنْ أُذُنِهِ فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ فَالْتَحَمَتْ وَبَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَاسْتَقَادَهُ فَأَمَرَ بِهَا فَقَطَعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فَذْفِنَتْ وَ قَالَ ع إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ» (طوسی، ۱۴۰۷ هـ ق ج ۱۰، ص ۲۷۹) «صفار به نقل از حسن بن موسی الخشاب و او نیز به نقل از غیاث بن کلوب و او نیز به نقل از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان نقل می‌کند: مردی قسمتی از گوش مرد دیگری را قطع کرد؛ مراغه نزد علی علیه السلام برده شد، او را قصاص کرد. آن دیگری، تکه بریده شده گوش خود را برداشت و به گوش خود پیوند زد و خوب شد. مرد دیگری نزد علی علیه السلام برگشت و تقاضای قصاص کرد. امام علیه السلام فرمان داد آن را دوباره قطع کرده و دفن کنند و فرمود: قصاص به جهت عیب و نقص است.»

فقه‌های بزرگ شیعه به دو گونه با این روایت مواجه گردیده‌اند برخی آن را قبول نموده و مورد استناد قرار داده‌اند و برخی دیگر اساساً نسبت به روایت موضع منفی اتخاذ نموده‌اند. البته گروه اول، خود در مورد کیفیت استناد به روایت، با هم همسو نبوده و سه نوع برداشت

گونگون را مطرح نموده‌اند. در این جا ابتدا به امکان سنجی استناد به روایت پرداخته و سپس کیفیت استناد را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

الف - امکان سنجی استناد به روایت

چنان که گفته شد برخی از فقهاء به طور کلی، از استناد به این روایت اجتناب ورزیده‌اند. برخی به صراحت از ضعف این روایت سخن می‌گویند و گروهی دیگر با استناد به ادله دیگر، عدم التزام خود را به این روایت می‌رسانند.

امام خمینی از فقهای دسته اول است. ایشان در کتاب تحریر الوسیله در ذیل مساله پیوند مجدد عضو از سوی جانی با اشاره به روایت اسحاق بن عمار می‌نویسد: و فی الروایه ضعف (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۵)

ابن براج و ابن ادریس را نیز می‌توان در زمره گروه دوم قلمداد نمود. ابن براج در مهذب با آن که تجدید قطع عضو را منوط به درخواست طرف مقابل نموده است اما با صراحت حکم را صرفاً به لزوم حمل میته در نماز مستند نموده و می‌نویسد: «اگر مجنی علیه بگوید: جانی گوش جدا شده خود را پیوند زد، گوش او را جدا کنید، واجب خواهد بود گوش او را جدا کنند. هر کسی با گوش پیوند زده خود نماز بخواند، نماز او درست نخواهد بود؛ زیرا او بی‌آنکه ضرورتی باشد حامل نجاست خارجی است.» (ابن براج، ۱۴۰۶ هـ.ق، ج ۲، ص ۴۸۰)

البته مؤلف در کتاب جواهر الفقه در فرض پیوند عضو مجنی علیه پیش از قصاص، این تهافت ظاهری را نیز دفع نموده و با تأکید بر میته بودن عضو، قطع مجدد عضو را حتی بدون درخواست جانی لازم شمرده است. (۱۴۱۱ هـ.ق، المتن، ص ۲۱۶)

ابن ادریس نیز در کتاب سرائر با صراحت بیشتر در کنار استناد به دلیل مذکور و عدم ذکر تعلیل موجود در روایت، قطع مجدد عضو را حق همگان دانسته و می‌نویسد: «اگر کسی نرمی گوش انسانی را قطع کند، سپس او را به تقاضای مجنی علیه قصاص کنند، آنگاه جانی گوش خود را معالجه کرده و قسمت بریده شده را به جای خود پیوند بزند شخص قصاص‌کننده حق دارد همان قسمت پیوندی را دوباره قطع کند و به حالت قبل از قصاص برگرداند. مجنی علیه نیز همین حکم را دارد چه ظالم باشد چه مظلوم، چه خود نیز جنایت کرده چه فقط مورد جنایت واقع شده باشد. دلیل این حکم آن است که چنین شخصی حامل نجاست است و وظیفه همه مردم است که این کار منکر دانسته و خواستار قطع آن شوند و اختصاصی به یکی از دو طرف جنایت یا هر دو طرف آن ندارد. (حلی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ج ۳، ص ۴۰۵)

نکته قابل توجه در این برخورد سلبی این دسته از فقها این است که هیچ کدام به صراحت دلیل این نوع مواجهه را تشریح ننموده اند. لذا بایستی ابتدا اشکالات سندی ممکن و در مقام دوم اشکالات مربوط به دلالت روایت مورد کنکاش قرار گیرد تا صحت و سقم عدول از روایت آشکار گردد.

۱- بررسی سندی حدیث

۱-۱- اشتراک اسحاق بن عمار

اسحاق بن عمار بین اسحاق بن عمار بن حیان، اسحاق بن عمار ساباطی و اسحاق بن عمار صیرفی مشترک می‌باشد و از سویی گرچه اسحاق بن عمار بن حیان به شهادت نجاشی امامی ثقة بوده (نجاشی، ۱۴۰۷ هـ ق، ص ۷۱) اما چون اسحاق بن عمار ساباطی در فهرست شیخ طوسی به فطحی بودن متهم شده است (طوسی، بی تا، ص ۳۳۱) و اسحاق بن عمار صیرفی نیز مجهول است و در هیچ یک از کتب رجالی توثیق و یا تضعیف نشده است و در خود روایت نیز قرینه‌ای بر تعیین هیچ یک نیست پس سند روایت دارای حجیت نمی‌باشد. جواب: اولاً این اشتراک مضر نیست چرا که به شهادت نجاشی صیرفی از القاب اسحاق بن عمار بن حیان است.^۱ بنابراین ادعای مجهول بودن وی صحیح نمی‌باشد. علاوه بر این که اسحاق بن عمار ساباطی نیز گر چه فطحی است اما به شهادت شیخ طوسی^۲ ثقة می‌باشد. (طوسی، ۱۴۲۷ هـ ق، ص ۱۶۲)

ثانیاً در مورد تعدد و وحدت دو عنوان اسحاق بن عمار بن حیان و اسحاق بن عمار ساباطی در میان رجالیون اختلاف است. بسیاری از رجالیون از جمله علامه حلی در خلاصه الاقوال (حلی، ۱۳۸۱ هـ، ص ۳۱۷) میرزا محمد استرآبادی در کتاب رجال (ر ک: مازندرانی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۲، ص ۲۵) شیخ عبد النبی جزائری در حاوی الاقوال (جزائری، ۱۴۱۸ هـ ق، ج ۳، ص ۱۷۱)، علامه مجلسی در الوجیزه (مجلسی، ۱۳۱۲، ص ۱۰۸)، مقدس اردبیلی در مجمع الفائده (اردبیلی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۳، ص ۱۷۸)، محقق نراقی در شعب المقال (نراقی، ۱۴۲۲ هـ ق،

۱. نجاشی در توصیف اسحاق بن عمار بن حیان می نویسد: مولی بنی تغلب، أبو یعقوب الصیرفی (نجاشی، همان)

۲. شیخ طوسی در فهرست در شرح حال اسحاق بن عمار ساباطی می نویسد: له أصل، و كان فطحياً، إلا أنه ثقة، و أصله معتمد عليه، در کتاب رجال نیز بدون هیچ توصیفی وی را از اصحاب امام کاظم علیه السلام قرار داده و می گوید: ثقة، له کتاب.

ص ۵۲)، محقق خویی در معجم رجال الحدیث (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۶۳) و آیه الله شبیری زنجانی در کتاب النکاح (زنجانی، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۸، ص ۲۴۷۵) اساساً این دو عنوان برای یک نفر می‌باشند و آن هم امامی ثقه است.

محقق خویی در توجیه استبعاد تعدد این دو عنوان به وحدت طبقه آنها و دارای کتاب بودن هر دو اشاره می‌کند و سپس در تأکید این اتحاد می‌نویسد: شیخ در رجال خود و کشی و صدوق در مشیخه اسحاق بن عمار را بدون هیچ گونه توصیفی ذکر نموده‌اند در حالی که اگر مسمای به این دو نام، دو نفر بودند بایستی آنها را معین می‌نمودند که آیا ابن حیان است و یا ساباطی، همچنین در روایات فراوانی که اسحاق بن عمار بدون هیچ گونه توصیفی آمده است.^۱ (خویی، همان) این دیدگاه گر چه از سوی برخی رجالیون دیگر همچون شیخ بهائی فی کتاب مشرق الشمسین (عاملی، ص ۹۵) شیخ یوسف بحرانی در الدرر النجفیه (بحرانی، ۱۴۲۳ هـ ق، ج ۲، ص ۱۸۲) محقق مازندرانی در منتهی المقال (مازندرانی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۲، ص ۲۷) و محقق خواجویی در الفوائد الرجالیه (خواجویی، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۶۹) مورد نقد قرار گرفته و به نظر نیز همین دیدگاه به واقعیت نزدیک تر است^۲ اما به هر حال به طور قطع مراد از اسحاق بن عمار در این روایت، اسحاق بن عمار بن حیان می‌باشد که امامی ثقه است. زیرا از سویی روایت مذکور از امام صادق علیه السلام نقل شده است در حالی که به شهادت شیخ علی بحرانی و محقق خواجویی اسحاق بن عمار ساباطی از هیچ کدام از ائمه معصومین روایت نقل نکرده است. (ر ک: بحرانی، همان، ج ۲، ص ۱۸۲ و خواجویی همان،

۱. عبارت محقق خویی در اثبات وحدت اسحاق بن عمار چنین است: ثم الظاهر اتحاد اسحاق بن عمار الساباطی مع سابقه و ذلك لبعده أن يكون هناك شخصان معروفان، في طبقه واحده، كان لكل منهما كتاب، يتعرض النجاشي لأحدهما، و يتعرض الشيخ للآخر و يؤكد ذلك: أن الشيخ في رجاله و الكشي و الصدوق، في المشيخه، ذكروا اسحاق بن عمار، من غير توصيف، فلو كان المسمى بهذا الاسمرجلين، لزمهم تعيينه، و أنه ابن حيان، أو الساباطی و كذلك الحال، في الروایات الكثيره، فإن المذكور فيهما: اسحاق بن عمار من غير توصيف و يؤيد الاتحاد: اقتصار البرقي أيضا، علي ذكر اسحاق بن عمار الصيرفي.

۲. قرائن متعددی برای اثبات تعدد مسمای این دو عنوان وجود دارد. از جمله این که در رجال نجاشی، اسحاق بن عمار بن حیان، صیرفی دانسته شده و برایش برادران و برادر زادگانی که در نسب و نسبت با او شریکند ثابت شده است. (نجاشی، همان) از طرف دیگر نیز شیخ در فهرست برای اسحاق بن عمار ساباطی نیز برادرانی که متصف به نسبت ساباطی بودن هستند برشمرده است. در حالی که در ترجمه هیچ یک از فرزندان عمار بن حیان، با وجود تعدد در کتب رجال و کثرت روایت، ساباطی بودن نیامده و در مقابل برای هیچ یک از فرزندان عمار بن موسی نیز لقب صیرفی ذکر نگردیده است با آن که دانشمندان رجالی در پی برشمردن صفات ممیزه هستند. (ر ک: بحرانی، ج ۲، ص ۱۸۳)

ص ۶۷) و از سوی دیگر چنان که ظاهر عبارت نجاشی در کتاب رجال است^۱ و در کتاب منتهی المقال نیز بر آن تاکید نموده است (مازندرانی، همان، ج ۲، ص ۲۶) هر گاه در طریق روایت، غیاث بن کلوب واقع شده باشد مراد اسحاق بن عمار بن حیان است چنان که در روایت مورد بحث چنین است.

۲-۱- عدم توثیق غیاث بن کلوب

غیاث بن کلوب که در سند روایت قرار گرفته است در هیچ کتاب رجالی توثیق ندارد. (خویی، همان، ج ۱۳، ص ۲۳۵) علاوه بر آن که محدث مجلسی در الوجیزه صراحتاً وی را تضعیف نموده است. (مجلسی، همان، ص ۲۷۷)

جواب: گر چه غیاث، عامی بوده و در هیچ یک از کتب رجالی صراحتاً توثیق نشده است اما شیخ طوسی به عمل طائفه به اخبار نقل شده از سوی وی، به صورت ضمنی وی را توثیق نموده است (عدّه الأصول: ۱ / ۳۸۰) و همین توثیق ضمنی نیز کفایت می کند. (ر ک: خویی، همان) تضعیف محدث مجلسی نیز به جهت حدسی بودن از دایره اعتبار ساقط است.

۲- بررسی دلالتی روایت

پیرامون دلالت روایت تنها شبهه‌ای که می توان مطرح ساخت آن است که با عنایت به تردد مدلول روایت بین دو معنای غیر قابل جمع و تکافو قرائن هر یک، روایت دارای اجمال است و مدلول آن از حجیت ساقط است که البته این شبهه نیز قابل پاسخ است بدین شکل که با توجه به تعبیر **فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ** نمی‌تواند الصاق گوش از سوی مجنی علیه صورت گرفته باشد زیرا بسیار مستبعد است که با وجود فاصله زمانی به وجود آمده بین جنایت، ارجاع به امیر المومنین و اجرای حکم قصاص، هنوز گوش خود وی گرم و قابل التیام بوده باشد. بنابراین روایت از هیچ گونه اجمالی رنج نمی‌برد تا موجب سقوط آن از حجیت گردد.

۱. علاوه بر آن که کلام نجاشی ظاهر در این است که طایفه ابن حیان از امامیان معروف و مشهور بوده اند و از سویی به شهادت صاحب منتهی المقال فطحی بودن ابن موسی ساباطی و طایفه اش نیز معروف و مشهور است (ر ک: مازندرانی، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۲، ص ۲۴) و بسیار مستبعد است نجاشی، فطحی معروفی را امامی مشهور بداند.

ب - کیفیت استناد به روایت

پس از آن که با رفع اشکالات سندی و دلالی حدیث، امکان استناد به آن ثابت گردید نوبت به بررسی چگونگی استناد به آن می‌رسد که در مورد آن می‌توان گفت فقهای بزرگ شیعه به شیوه‌های گوناگونی با روایت مواجه شده‌اند که در مجموع می‌توان آن‌ها را در سه دیدگاه عمده خلاصه نمود:

۱- استناد به روایت برای فتوا به حق مجنی علیه بر درخواست بریدن مجدد گوش جانی گروهی از فقهاء به خاطر قرائن موجود در روایت، فرض مساله را در جایی که جانی پس از قصاص اقدام به پیوند گوش قطع شده خود نماید برده و فتوا به لزوم بریده شدن مجدد گوش وی داده‌اند.

این نوع برداشت از روایت، مبتنی بر آن است که ضمیر کلمه «فأقاده» به کلمه «رجل» در عبارت «من بعض أذن رجل شیئا» بر گردد که همان مجنی علیه است. بر این پایه، مقصود از «أقاد منه» به معنای «اقتص له» است؛ یعنی به خاطر مجنی علیه، جانی را قصاص می‌کنند، چنانچه گفته می‌شود: «استقاد الأمير فأقاده منه؛ از امیر تقاضای قصاص کرد و امیر به خاطر او، جانی را قصاص کرد.» مقصود از «دیگری» در عبارت «فأخذ الآخر» نیز جانی است. (شاهرودی، ۱۴۱۹ه ق، ص ۳۲۴)

از جمله شیخ طوسی در کتاب خلاف بدون اشاره به حکم فرض مقابل می‌نویسد: «اگر کسی گوش دیگری را قطع کند، گوش او قطع خواهد شد. اگر جانی گوش خود را پیوند بزند، مجنی علیه حق دارد خواستار قطع دوباره آن شود و آن را جدا کند.» (طوسی، ۱۴۰۷ه ق، ج ۵، ص ۲۰۱) ایشان در ادامه این حکم را مستند به اجماع فرقه و اخبار نموده‌اند که با عنایت به انحصار نقل روایی در مساله حاضر به همین خبر، آشکار می‌گردد که برداشت محقق مذکور از این روایت تنها همین فرض بوده است.

ابن براج نیز با وجود تاکید بر سازگاری فتوا به قطع گوش به جهت لزوم حمل میته، لزوم قطع را منوط به درخواست مجنی علیه نموده است که نشانگر عنایت ایشان به این روایت دارد. چنان که می‌نویسد: اگر جانی را قصاص کردند و پس از آن وی گوش خود را پیوند زد، قصاص به جای خود واقع شده و تمام است. اگر مجنی علیه بگوید: جانی گوش جدا شده خود را پیوند زد، گوش او را جدا کنید، واجب خواهد بود گوش او را جدا کنند. هر کسی با گوش پیوندد خود نماز بخواند، نماز او درست نخواهد بود؛ زیرا او بی‌آنکه ضرورتی باشد حامل نجاست خارجی است..» (ابن براج، ۱۴۰۶ه ق، ج ۲، ص ۴۸۰)

علامه حلی نیز در کتاب مختلف پس از ذکر فتوای ابن جنید در مورد حق مجنی علیه در تقاضای قطع مجدد گوش با عدم تعرض به نقد آن همسانی آن را با دیدگاه خود اعلام می‌دارد. چنان که می‌فرماید: «ابن جنید گفته است: اگر مردی گوش مرد دیگری را قطع کرد و قصاص شد، سپس گوش خود را پیوند زد، مجنی علیه حق دارد آن را دوباره قطع کند. اگر مجنی علیه قبل از قصاص، گوش خود را پیوند بزند، حق ندارد تقاضای قصاص کند. درست آن است که او حق قصاص دارد، زیرا پیوند گوش جدا شده از نظر شارع استقرار ندارد بلکه جدا کردن آن واجب است. بنابراین، چیزی که از نظر شارع استقرار ندارد حق قصاص را ساقط نمی‌کند.» (حلی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۹ ص ۴۵۹)

علامه حلی در کتاب ارشاد الاذهان نیز به گونه‌ای متعرض مساله شده است که ظاهر آن، حکم به برخورداری مجنی علیه از حق قطع مجدد گوش جانی است. عبارت ایشان چنین است: «بر خلاف گوش، اگر دندان جانی بعد از قصاص دوباره بروید، مجنی علیه حق بیرون آوردن آن را ندارد.» (حلی، ۱۴۱۰ هـ.ق ج ۲ ص ۲۰۷) البته در عبارت ایشان در این دو کتاب، تصریح به استفاده حکم از روایت اسحاق نشده است اما با عنایت به طرح مساله در همان فرض روایت (قطع گوش) و استفاده از الفاظی همچون واژگان موجود در روایت به نظر می‌رسد حکم ایشان مستفاد از همین روایت باشد.

پس از ذکر عبارات فقهاء در این زمینه اینک قرائنی که می‌تواند این نوع برداشت را به صحت مقرون سازد مورد بررسی قرار داده می‌شود. این قرائن چنین‌اند:

الف - ظهور کلمه فاستقاده

با عنایت به آن که فاستقاده از ماده قود و به معنای طلب قصاص می‌باشد تنها در صورت مراجعه‌ی مجنی علیه معنا دارد زیرا در صورت پیوند عضو مقطوع از سوی مجنی علیه، ضرری به جانی وارد نشده است تا وی طلب قصاص نماید.

ب - تعبیر فقطعت ثانیه

ظاهر فقطعت ثانیه این است که بواسطه فعل امیرالمؤمنین دوباره بریده شده است که تنها در صورتی که ضمیر را به گوش جانی برگردانیم معنا صحیح است زیرا در فرض دیگر بار اول توسط جانی بریده شده است.

ج - ظهور تعلیل

در تعلیل موجود در روایت، به تشریح فلسفه قصاص پرداخته شده است که تنها با همین معنا سازگار است چون قطع عضو پیوندی از مجنی علیه به جهت قصاص نیست تا در فلسفه آن بدین دلیل تمسک شود. (مدنی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ص ۲۱۸)

۲- استناد به روایت برای فتوا به حق جانی بر درخواست بریدن مجدد گوش مجنی علیه بیشتر فقهاء فتوای خود را بر صورتی مختص نموده‌اند که مجنی علیه پس از قصاص، اقدام به پیوند گوش قطع شده خود نماید و جانی از این فعل طرف مقابل به امام شکایت نموده باشد و مدعی آن هستند که روایت دلالت بر آن دارد که امام به خاطر مجنی علیه گوش پیوند خورده جانی را قطع نمود و صدور این فعل از امام را حجت شرعی می‌دانند. این گونه استظهار از روایت مبتنی بر آن است که ضمیر در کلمه‌ی «أقاده» به کلمه «رجلاً» بر گردد که در آغاز کلام سائل آمده است و مراد از آن همان جانی باشد. بر این پایه، مقصود از «أقاده»، «أقاده به» به معنای «اقتص منه» است؛ یعنی او را به سبب جنایتش قصاص می‌کنند؛ چنانکه گفته می‌شود: «أقاد القاتل بالقتیل؛ قاتل در عوض مقتول قصاص شد.»

البته در تایید این دیدگاه می‌توان قرائن گفته شده برای قول پیشین را مورد تردید قرار داد. زیرا بدون در نظر گرفتن این که در کتاب مقنع شیخ صدوق به جای «فاستقاده» کلمه «فاستعاده» نقل شده است. (الصدوق، ۱۴۱۵ هـ ق، ص ۵۱۸) که به معنای شکایت نمودن می‌باشد و ممکن است از سوی جانی هم صورت گرفته باشد محتمل است که به جهت تشابه و تماثل به تقاضای جانی هم استقاده تعبیر شده باشد. مانند آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره/۱۹۴)

از سوی دیگر، عبارت قطع ثانیه هم با عنایت به مجهول بودن و رجوع ضمیر به گوش نمی‌تواند قرینه بر آن باشد که در هر دو مرتبه بایستی به دست یک نفر بریده شده باشد و تنها در صورتی که به جای آن «فقطعه ثانیاً» می‌بود این استظهار قابل قبول بود.

پیرامون تعلیل روایت نیز می‌توان گفت: ممکن است تعبیر به قصاص بدین خاطر باشد که مجازات جانی به جهت نقصی بوده که در عضو مجنی علیه به وجود آمده بنابراین با پیوند آن دیگر موضوعی برای آن باقی نمانده است. البته برخی از فقهای مدافع این نظریه نیز به صراحت مستند خود را تبیین ننموده‌اند اما با تأمل در عبارات آن‌ها نیز آشکار می‌گردد که عنایتشان به روایت اسحاق است. زیرا چنان که در ادامه از صاحب ریاض نقل خواهیم نمود مستند این حکم، یا همین روایت است و یا لزوم حمل میته در نماز و با توجه به آن که در صورت دوم قطع عضو نیاز به درخواست جانی نداشته و حق حاکم است تفریع این حکم در این عبارات بر درخواست وی نشانگر استناد به این روایت است.

عبارات شیخ مفید در کتاب مقنعه و شیخ طوسی در نهاییه را می‌توان چنین تحلیل نمود. شیخ مفید در مقنعه با اشاره به حق جانی در درخواست قطع مجدد عضو می‌نویسد: «اگر مردی نرمی گوش مرد دیگری را برید و گوش جانی را نیز به قصاص بریدند، سپس مجنی علیه گوش خود را معالجه کرده و قسمت بریده شده را دوباره پیوند زد، شخص قصاص شده حق دارد همان قسمت از گوش او را دوباره قطع کند تا به حالت قبل از قصاص برگردد.» (مفید بغدادی، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۷۶۰)

شیخ طوسی نیز در عباراتی مشابه با عبارات استاد خود شیخ مفید می‌نویسد: «اگر کسی نرمی گوش انسانی را قطع کند و او خواهان قصاص شود و او را قصاص کنند، آنگاه شخص مجنی علیه گوش خود را معالجه کرده و قسمت بریده شده را پیوند بزند شخص قصاص شده حق دارد دوباره نرمی گوش او را قطع کند و به حالت قبل از اجرای قصاص برگرداند. در دیگر اعضا و جوارح نیز همین حکم جاری است.» (طوسی، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۷۷۴)

محقق حلی از دیگر طرفداران این دیدگاه است. ایشان در کتاب شرایع تنها به طرح این فرض پرداخته و با آن که به نقل قول برخی از فقهای دیگر مبنی بر لزوم قطع مجدد گوش به جهت نجاست آن اشاره نموده است اما خود مستند این فتوا را تعلیل مستفاد از ذیل روایت قرار داده که نشانگر استناد ایشان به روایت اسحاق بن عمار می‌باشد. (حلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۴، ص ۲۲۱) ایشان در کتاب مختصر النافع نیز با استناد به همین تعلیل تنها به ذکر حکم همین فرض پرداخته و می‌نویسد: «اگر نرمی گوش قطع شود و جانی هم قصاص شود، آنگاه مجنی علیه گوش خود را پیوند بزند، جانی حق دارد آن را جدا کند تا هر دو در عیب مساوی باشند.» (حلی، ۱۴۱۸ ه.ق ج ۲ ص ۳۰۱)

صاحب ریاض نیز بدون اشاره به عکس این فرض، با استناد به این روایت، در این فرض، برای جانی حق درخواست قطع عضو پیوند زده شده از مجنی علیه را ثابت دانسته است و به استناد سخن فاضل مقداد در تنقیح مدعی اجماع فقهاء بر آن نیز شده است.

ایشان پس از طرح این فرض و بیان اجماع گفته شده می‌نویسد: «مؤلف تنقیح می‌گوید: فقط در علت این حکم اختلاف هست؛ برخی گفته‌اند: علت این حکم آن است که دو طرف در نقص عضو، با هم مساوی شوند - چنانکه رأی مصنف همین است - و برخی دیگر گفته‌اند علت این حکم آن است که قطع پیوند زده شده، مردار است و نماز با آن صحیح نیست. نتیجه این رأی آن است که اگر جانی بدین پیوند رضایت دهد و آن را جدا نکند بنا بر قول دوم، حاکم موظف است آن را جدا کند؛ زیرا صاحب گوش پیوندی حامل نجاستی است که نماز با آن صحیح نیست.» ایشان در ادامه در تحلیل دو وجه گفته شده می‌گوید: «آنچه به

ذهن من می‌رسد آن است که ممکن است هر دو تعلیل درست باشد؛ زیرا منافاتی با هم ندارند و بر هر دو نیز دلیل هست. بر این اساس، حکم جدا کردن گوش پس از پیوند آن، دو سبب دارد یکی قصاص و دیگری صحیح نبودن نماز با آن. هرگاه سبب اول، مثلاً به واسطه عفو، منتفی شد، سبب دوم به قوت خود باقی است. « (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ هـ.ق، ج ۱۶، ص ۳۲۸)

محقق خوانساری نیز در کتاب جامع المدارک تنها به ذکر همین فرض پرداخته و در تشریح دلیل حکم به قطع گوش پیوندی به همین روایت اشاره می‌نماید. (خوانساری، ۱۴۰۵ هـ.ق، ج ۷، ص ۲۷۵)

۳- استناد به روایت برای فتوا به حق هر یک، برای درخواست بریدن مجدد گوش طرف مقابل

برخی دیگر از فقهاء با استناد به تعلیل روایت، درخواست قطع عضو پیوند زده شده را حق دو طرف قصاص کننده و قصاص شونده دانسته و حکم را در دو طرف جاری نموده‌اند. آن چه که می‌توان به عنوان وجه این نوع برداشت ذکر گردد آن است که در علم اصول فقه منقح گردیده است که حکم از نظر سعه و ضیق تابع ملاک است (انصاری دزفولی، ۱۴۲۴ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۱۸) که با عنایت به جریان لزوم تساوی دو طرف در نقص عضو در مورد بحث، فارغ از نوع برداشت نسبت به حکم موجود در آن، می‌توان لزوم قصاص مجدد جانی را از آن استظهار نمود. (لنکرانی، ۱۴۲۱ هـ.ق، ص ۳۸۹)

ابو الصلاح حلبی را می‌توان در زمره مدافعین این دیدگاه قلمداد نمود. ایشان گر چه به صراحت از لزوم مماثله در نقص بین جانی و مجنی علیه ذکری به میان نیاورده است اما با فتاوایی که در فروع مختلف داده است این مساله از آن قابل استظهار است. وی پس از تاکید بر لزوم درنگ در حکم به قصاص جهت مشخص گردیدن وضعیت بهبود مجنی علیه می‌نویسد: « اگر در مورد جراحی حکم به قصاص شود ولی مجروح و جانی هر دو خوب شوند یا هر دو خوب نشوند، هیچ کدام حقی بر دیگری ندارد. اما اگر یکی از آن دو خوب شود و زخمش التیام پیدا کند، قصاص در مورد دیگری تکرار می‌شود. این در فرضی است که قصاص به اذن شخص اول انجام گرفته باشد ولی اگر قصاص به اذن او انجام نگرفته باشد، شخص قصاص شده باید به کسی که قصاص به اذن او انجام گرفته رجوع کند نه به مجنی علیه. » (حلبی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ص ۳۸۸)

بر خلاف حلبی، ابن زهره به صراحت ساختن حکم را معلل به لزوم مماثله در نقص می‌نماید که نشانگر توجه ایشان به تعلیل ذکر شده در روایت است. محقق خوبی نیز در مبانی

تکمله المنهاج به همسانی حکم هر دو صورت اشاره نموده (خوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۲، مساله ۱۷۱) و در شرح مبانی منهاج الصالحین آن را مستند به معتبره اسحاق بن عمار دانسته است. (همان، ۱۴۱۸ ه.ق، ج ۴۲، ص ۱۹۷)

دیدگاه مختار پیرامون کیفیت استناد به روایت

پس از بررسی دیدگاه‌های فقهای بزرگ شیعه در کیفیت استناد به روایت، نوبت به بیان دیدگاه مختار در این باره می‌رسد که در این راستا می‌توان گفت: با توجه به اقوایت ظهور تعلیل از حکم معلل و تاثیر پذیری حکم از سعه و ضیق مناط، استناد به معیار مطرح شده در روایت بهتر از حکم نمودن بر اساس صدر آن می‌باشد که با عنایت به عمومیت لزوم مماثله در نقص نسبت به جانی و مجنی علیه، پس حکم قطع مجدد عضو را نیز بایستی به ترقیع صورت گرفته از سوی هر کدام از دو طرف سرایت داد و در نتیجه دیدگاه سوم مطرح در این مقاله قابل پذیرش است.

البته تایید شیوه استناد دیدگاه سوم نسبت به روایت، هرگز به منزله پذیرش کلی آن نیست. بلکه بایستی مساله را با در نظر گرفتن اقتضائات حال حاضر بار دیگر مورد بررسی قرار داد.

توضیح آن که مستفاد از ادله قصاص و از جمله فلسفه قصاص مطرح شده در همین روایت آن است که مجنی علیه می‌تواند مماثل عضو قطع شده خود را از جانی قطع نماید که این مساله در موردی که جنایت جانی در حدوث و بقاء علت تامه محرومیت مجنی علیه از عضو باشد می‌تواند موجب ثبوت حق برای وی مبنی بر تقاضای تجدید قصاص گردد. مثل موردی که شخص جانی، پس از جنایت، عضو مورد جنایت را نابود نماید و بدین ترتیب امکان پیوند آن را نیز از مجنی علیه سلب نماید. (مومن قمی، ۱۴۱۵ ه.ق، ص ۱۸۷)

اما در مواردی که جنایت تنها علت محدثه قطع باشد و شرایط پیوند عضو برای مجنی علیه وجود داشته باشد و جانی نیز در این راه مساعدت لازم را به کار گیرد لزوم مماثله در نقص، تنها مقتضی اجرای اصل قصاص است و بیش از این دلالتی ندارد. زیرا در این صورت، جنایت تنها موجب قطع عضو مجنی علیه شده و محرومیت وی از این عضو در ادامه ناشی از سهل انگاری خود وی بوده است. بنابراین قطع مجدد عضو جانی اعتدائی بیش از اعتداء صورت گرفته از جانب وی می‌باشد که مفهوم آیه شریفه «فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره ۱۹۴) نافی آن می‌باشد.

همچنین ترقیع صورت گرفته از سوی مجنی علیه در صورتی که با امکان پیوند عضو از سوی جانی مقرون نباشد موجب ثبوت حق برای جانی خواهد بود ولی در غیر این صورت، جانی تنها حق اخذ ارش را خواهد داشت.

بر این اساس باید گفت در گذشته که عمل ترقیع تنها با وجود گرم ماندن عضو قطع شده و آن هم تنها در مورد برخی از اعضاء مثل نرمی گوش قابل تحقق می بود و اساسا عامه مردم به جهت ندرت وقوع از آن غافل بوده‌اند معمولا جنایت علت تامه نقص عضو مجنی علیه در حدود و بقاء محسوب می شد اما در حال حاضر که با وجود پیشرفت های پزشکی امکان پیوند همهی اعضای بدن میسر شده، در صورت تحقق شرایط لازم برای ترقیع از سوی طرف مقابل، بر اساس ادله نمی توان چیزی بیشتر از پرداخت ارش را بر ذمه شخص پیوند زنده بار نمود.

نتیجه

از آن چه گذشت آشکار گردید که با عنایت به جریان مناهات ممانه در نقص در هر دو فرض مطرح شده پیرامون پیوند عضو، مستفاد از روایت اسحاق بن عمار آن است که پیوند عضو پس از قصاص چه از سوی جانی صورت پذیرد و چه از سوی مجنی علیه در صورت شکایت طرف مقابل، از مشروعیت برخوردار نیست و بایستی حکم به قطع مجدد آن نمود.

با توجه به آن که ممانه در نقص بایستی در حدود و بقاء نیز مورد نظر قرار گیرد نظریه تفصیل بین موردی که شرایط پیوند عضو برای طرف مقابل نیز وجود داشته باشد و موردی که چنین شرایطی محقق نباشد مورد پذیرش این مقاله قرار گرفت که در فرض نخست، در صورت پیوند عضو از سوی هر یک از دو طرف تنها به اخذ ارش از وی اکتفاء می شود ولی در حالت دوم طرف مقابل حق درخواست قطع مجدد عضو را خواهد داشت.

با عنایت به آن که این امر جز با گذشت زمان مشخص نخواهد شد، لازم است تا مدتی که امکان پیوند عضو مقطوع برای طرف دیگر نیز وجود دارد اجرای حکم را به تاخیر انداخت.

منابع

قرآن کریم.

اردبیلی، احمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج اول، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، بی تا.

- بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعه، چ اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید ۱۴۱۳ ه.ق.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الدرر النجفیه من الملتقطات الیوسفیه، چ اول، بیروت، دار المصطفی لإحياء التراث، ۱۴۲۳ ه.ق.
- جزائری، عبد النبی، حاوی الأقوال فی معرفه الرجال، قم، مؤسسه الهدایه لإحياء التراث، ۱۴۱۸ ه.ق.
- حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحدیثه)، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ ه.ق.
- حلی، ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، غنیه النزوع إلی علمی الأصول و الفروع، چ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ه.ق.
- حلی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، چ اول، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ه.ق.
- حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه (ط - الحدیثه)، چ اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ ه.ق.
- _____ خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، چ دوم، بی جا، بی - نا، ۱۳۸۱ ه.ش.
- _____ إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- _____ مختلف الشیعیه فی أحكام الشریعیه، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، چ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ه.ق.
- حلی، محقق نجم الدین جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، چ ششم، قم، مؤسسه المطبوعات الدینییه، ۱۴۱۸ ه.ق.
- _____ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه.ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله، چ اول، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، بی تا.
- خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، چ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ه.ق.

خویی، سید ابو القاسم موسوی، *مبانی تکمله المنهاج*، بی‌جا، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۸ ه.ق.

دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، *رسائل فقهیه*، چ اول، قم، کنگره بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۴ ه.ق.

_____ *فرائد الاصول الطبعه الخامسه*، بی‌جا، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۲۴ ه.ق.

_____ *کتاب المکاسب* (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثه)، چ اول، قم، بزرگداشت جهانی شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ه.ق.

شاهرودی، سید محمود هاشمی، *بایسته‌های فقه جزا*، چ اول، تهران، نشر میزان - نشر دادگستر، ۱۴۱۹ ه.ق.

زنجانی، سید موسی شبیری، *کتاب نکاح*، چ اول، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز ۱۴۱۹ ه.ق.
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *عده الاصول*، تحقیق محمد مهدی نجف، بی‌جا، بی‌جا، نشر مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لإحیاء التراث، ۱۴۰۳ ه.ق.

طرابلسی، ابن براج، قاضی، *عبد‌العزیز، جواهر الفقه - العقائد الجعفریه*، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۱ ه.ق.

_____ *المهذب*، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ ه.ق.

طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، *الخلاف*، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ه.ق.

_____ *المبسوط فی فقه الإمامیه*، چ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ش.

_____ *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، چ دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ ه.ق.

_____ *تهذیب الأحکام*، چ چهارم، تهران-ایران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق.

_____ *رجال الشیخ الطوسی - الأبواب*، چ سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی‌تا.

_____ *الفهرست*، چ اول، نجف اشرف، المکتبه الرضویه، بی‌تا.
کاشانی، حاج آقا رضا مدنی، *کتاب القصاص للفقهاء و الخواص*، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ه.ق.

قمی، محمد مؤمن، *کلمات سدیده*، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ ه.ق.

- لنکرانی، محمد فاضل موحدی، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - القصاص*، چ اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۱ ه.ق.
- قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *المقنن*، چ اول، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ه.ق.
- مازندرانی، محمد بن اسماعیل حائری، *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، چ اول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۶ ه.ق.
- مازندرانی خاتون آبادی، محمد اسماعیل خواجوی، *الفوائد الرجالیه (للخواجوی)*، چ اول، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۳ ه.ق.
- مجلسی، محمد باقر، *الوجیزه*، بی چا، تهران ۱۳۱۲ ش.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، *القصاص علی ضوء القرآن و السنه*، بی چا، قم، بی تا.
- نراقی، میرزا ابو القاسم بن محمد بن احمد، *شعب المقال فی درجات الرجال*، چ دوم، قم، کنگره بزرگداشت نراقی رحمه الله، ۱۴۲۲ ه.ق.